



آنا تول فرانس مقایسه با خیام و حافظ

نمی دانم چرا وقتی سخن از استاد ادب آنا تول فرانس بمیان می آید خودم در دنیایی می بینم که فوق این آسمان و زمین و مردمان زمینگیر واقع گردیده و از اوج فلک بجنب و جوش و حرکات کود کانه و بی اراده مردمان می نگرم و گاهی منم مجبور می شوم که از آن دانشمند بزرگ متابعت کرده لبخندی بزدم و بر بهت و سرگردانی جهانیان تأسف خورم . نه تنها در من چنین افکاری ایجاد می شود . بلکه هر کس که با این مرد جهان بین آشنائی داشته و نوشته های او را مطالعه کرده باشد نمی تواند بدنبال بلند پروازیهای او نرود و آفاق و انفس راه چنانکه او سیر میکرده است بچشم دیگری نبیند . آنا تول فرانس در کتابهای خود ما را بحال خود وانمی گذارد که بگوشه ای بنشینیم و او هر جا که می خواهد برود و افکار بلند خود را در آسمان بدست هوا دهد . بلکه افکار او صورت انسانهای گوناگون می بخود میدهند و دست ما را میگیرند و بهر کجا که میروند با خود میبرند . هر جا که آنها باشند ما هم خواهیم بود و در عالمی که سیر کنند ما نیز همدم اسرار آنها خواهیم شد . آنا تول فرانس را مطالعه کرده اند راز این معنی را بخوبی می فهمند و میدانند که او نه بخشگی فلاسفه بر عقیده خود پا برجا است نه همچون بیشتر نویسندگان سطحی می اندیشد . با خواندن نوشته های او بیوسه درد نیائی از افکار طوفانی که همیشه در سیر خود با هم برخورد میکنند فرو میرویم و مبهوت می گردیم بطوریکه ناچار همچون خود استاد بهمه چیز بدین می شویم . بهتر آنست که عقاید او را یک بیک توضیح دهیم تا بر خوانندگان راز این مسئله آشکار گردد . از آنجا که بین آنا تول فرانس و دو شاعر فیلسوف ما خیام و حافظ تشابه فکری موجود است و ایرانیان هم بیشتر با افکار این دو شاعر بزرگ آشنائی دارند کوشش میکنم برای روشن ساختن عقاید و روحیات آنا تول فرانس قسمتی از آن وجوه تشابه را یاد آور شوم .

شرح حال و آثار : سال ۱۸۴۴ روز شانزدهم آوریل در کلبه کوچکی از ساحل رود سن بنام مالا که کودک کی بدنیا آمد . پدر این کودک فرانسواتیو که در کنار همان رودخانه کتابفروشی میکرد نام این کودک را آنا تول تیو گذاشت اما چون همکاران و دوستان پدرش را فرانس میخواندند آنا تول در بزرگی همان نام را برای خود برگزید و آنا تول فرانس نامیده شد . آنا تول فرانس در میان کتاب بزرگ شد . زمانی که دانشمندان و ادبا چنانکه معمول است در کتابخانه

پدرش بمباحثه می برداختند و در باب عقاید مختلف بامواضع گوناگون علم و هنر باهم بحث می کردند. آناتول فرانس هم از همان اوان کودکی بسخنن آن گوش فرا میداد و آن گفته‌ها را بگوش جان میسپرد. چون صفحه‌خاطرات کود کان و نوبل و گان هنوز به تأثرات و افکار گوناگون آلوده نگردیده است هر اثر کوچکی که از عالم خارج بر آن تأثیر کند و در مغزشان مؤثر واقع شود همچون اختر درخشانی در ضمیر آنها خود نمائی میکند و اثری پایا و بادوام میگذارد. از همین رو است که خاطرات کودکی را انسان بهتر می تواند بیاد بیاورد و همیشه در مقابل نظر مجسم بدارد. آناتول فرانس نیز از این نعمت کودکی برخوردار بوده و همان دقایقی را که در کتابخانه پدری در خدمت دانشمندان و محققین شهری بزرگ چون پاریس می گذارنده است همیشه بیاد داشته و پیوسته در آن گفته‌ها تدقیق میکرده. چنانکه این مسئله بخوبی از مطالعه کتابهای او آشکار می گردد. از همین جا کتاب و مطالعه آن تأثیر بسیار زیادی دزدن او باقی گذارده است بطوریکه بعدها سرو کار او تنها با کتاب بود و هر کتابی را که می یافت سر بدرون آن می برد و تا جزئیات آن را در نمی یافت آسوده نمیشد. از کودکی آناتول فرانس عشق بکتاب و مطالعه آنرا در خود پرورد و تا بزرگ شد بزرگترین شخص مطالعه کننده ای گردید که بر همه چیز آگاهی داشت مباحثه با دانشمندان هم اثر بزرگی در روحیات این نویسنده عالیقدر گذارد و پایه فکر او را بحدی بالا برد که بر همه چیز شک و تردید روا داشت.

دوران کودکی او همچنانکه در «کتاب دوست من» اشارت رفته است در مکتب خانه ای کوچک نزد معلمه ای جوان گذشت و پس از آن در مدرسه استانیسلاس بتحصیل علم پرداخت سپس لیسانس در حقوق گردید. بکار روزنامه نویسی زیاد اشتغال ورزید. مدتی سردبیر روزنامه شاسوربلیو گرافیک بود و تحت عنوان مطالعه کتاب مقالاتی نگاشت و بعدها هم يك سلسه مقالات در روزنامه «تان» منتشر ساخت که آنها را در چهار مجلد بنام «حیات ادبی» گرد آورده اند. این مقالات سودمند نقد ادبی در باب نویسندگان گذشته و معاصر آناتول فرانس می باشد. در بیست و چهار سالگی دو کتاب شعر بنام «عروسهای کرنتین» و «اشعار طلائی» سروده است. «جنایت سیلوستر بونار» که آنرا در سن ۳۷ سالگی منتشر ساخت بسیار باعث شهرت او گردید و از آن پس قریب ۳۴ کتاب دیگر نگاشت که هر يك بسهم خود شاهکاری میباشد از جمله تائیس: عصیان فرشتگان، عقاید موسیو ژرم کواتنار، زنبق سرخ، خدایان تشنه اند و کتاب دوست من اهمیتی بسزا دارند. در سن پنجاه و دوسالگی به عضویت فرهنگستان فرانسه در آمد و در اواخر عمر ریاست آکادمی را حائز گردید و بعلاوه بمناسبت فکر بلندی که در تمام آثارش منعکس ساخته بود هیئت جایزه دهندگان نوبل او را برای دریافت آن جایزه بسوئد دعوت کردند و جایزه بزرگ ادبی را تقدیم نمودند. آناتول فرانس پس از سفرهای چندی که از آنجمله بامریکای جنوبی و ایتالیا کرد در آغاز نخستین جنگ بین الملل در سال ۱۹۱۴ از پاریس مولد اصلی بشهر تور رفت و آخرین سالهای عمر را در بشلری Bechellerie گذرانید و عاقبت در هشتاد سالگی بسال ۱۹۲۴ در همان شهر زنده گانی

را بدرود گفت. جسد او را بیاریس انتقال دادند و از طرف دولت فرانسه با مراسم عزای ملی و شکوه و جلالی عظیم که در آن نمایندگان دولتهای خارجی نیز شرکت کرده بودند بخاک سپردند بزرگانی چند در باب مقام بلند او سخنرانی کردند از جمله رئیس مجلس شورای پهلوی گفت هر صاحب نظری از این خیر و حشت انگیز برخوردارزید. بلندی پایه فکر او بخدی بود که سطح دانائی بشر در شب مرگش فرود آمد

شیوه نویسنده‌گی و تقاید و افکار فرانس: در این مورد باید از دو حیث شخصیت و مقام نویسنده‌گی او در نظر گرفته شود. چنانکه همین دو مورد در سنجش آثار نویسنده‌گان دیگر محک بسیار خوبی است: نخست از لحاظ لفظ و عبارت و در ثانی از حیث معنی و فکر. از جهت لفظ و تعبیر کلمات آناتول فرانس نویسنده‌ای بود ساده نویسی که افکار بفرنج را بلباس الفاظی بسیار ساده و در عین حال پر معنی پوشانیده و در این راه بقدری استادی بخرج داده که او را پادشاه شعر نامیده اند از طرفی لغات را عیناً در مقابل معنای اصلی خود بکار برده است بطوریکه اگر یکی از آنها را برداریم و واژه‌ای که همان معنی را برساند بجایش قرار دهیم از لحاظ تمام بودن معنی مقام عبارت آناتول فرانس را بدان می‌کند. سعدی و حافظ نیز دارای همین صفات میباشند. سعدی می گوید:

حکایتی ز دهانت بگوش و جان من آمد
دگر نصیحت مردم حکایت است بگوشم
در این شعر با آنکه واژه حکایت در دو جا ذکر گردیده است با اینحال بطوری مناسب و در جای خود بکار رفته که دو معنای مختلف را بصورتی کامل در ذهن پدید می آورد از حکایت اول مقصود حالات مختلفه عشق است که از سخن گفتن معشوق پیداشده است و مقصود از حکایت دوم یاوه سرانی می باشد همچنین اگر بجای دهان لبان قرار دهیم و بگوئیم حکایتی زلبانت بگوش و جان من آمد، لطف سخن و معنای مفهوم که سخن گفتن است از شعر دور می‌گردد. اشعار حافظ نیز همگی از این صفت وراز نویسنده‌گی برخوردار است مثلاً در این شعر:

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو - که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمار
حافظ باندازه‌های کلمه حدیث را بجا و مناسب آورده است که از آن مفهوم و معنای وصف کردن بیالاترین درجه‌ای که ممکن است دریافت می‌شود و هیچ واژه دیگری نمی تواند بجای آن قرار گیرد و همان مفهوم اصلی شاعر را کاملاً برساند.

در دو صفت دیگر نویسنده‌گی نیز که یکی نقاشی کردن و دیگر تناسب تالافظ لحن کلمات است با صدای خارجی آنها آناتول فرانس کاملاً استاد بوده است: در هر يك از کتابهای خود بتوضیح و تشریح آنچه می پردازد بطوری آنرا در نظر مجسم می سازد که گوئی در برابر چشمان ما خود نمائی می کند و یا بهتر بگوئیم مثل اینکه خود آنها را می‌نگریم. در حقیقت کلمات کتاب جای خود را به مفاهیم و اشیاء خارجی که منظور نظر بوده است می دهند و خود از نظر پنهان می گردند. حتی افکار و عقاید صورت جسمانی بخود می گیرند و همچون بازیگرانی می شوند که در صحنه نمایش بازی میکنند و در آن میان آناتول

فرانس خود نیز یکی از آنها می گردد در دل مخصوصی را عهده دار می شود. در تمام آثار او افکار دیگران را با عقاید خود او بصورت انسانهای زنده ای می نگریم که با هم سخن می گویند و مشاجره می کنند یا آنکه از ظواهر زندگی شکایت می نمایند. بعلاوه واژه‌ها بطوری بکار رفته اند که حالت خارجی را عیناً مجسم می سازند و همان صدائی را که از برخورد اشیاء خارجی ایجاد می شود آنها بر روی کاغذ می آورند. و در عین سادگی تمام اصوات و حالات و نعمات طبیعت را نقاشی می کنند. شاعر بزرگ ما فردوسی چنین صفتی را عظیم داشته و تنها کسی است که در هزار سال پیش از این چنین معنائی پی برده است چنانکه میفرماید :

کمان را بمالید رستم بچنگ بفرید مانند غران پلنگ

این شعر میگرد و تناسبی کامل با اوضاع خارج دارد. هیولیت تن فیلسوف معروف فرانسوی در این مقال میگوید آن نویسنده یا شاعری که بتواند صدای اصلی اشیاء و برخورد آنها را در لباس لفظ پیوشاند جاوید خواهد گردید. انا تول فرانس در « کتاب دوست من » میگوید :

از گذشته چیزی را فراموش نکنیم که آینده از آن بوجود می آید » و نیز همانجا گوید

« و طوری که من در می یافتم پربان سکوت و دنیای اسرار را میخواستند. در احساسات هم چیز مبهمی وجود دارد که خیلی عزیز است و فرحناک ترین روحهای این دنیا فطرتاً در نگاهداری آن عشق می ورزد. می فهمیدم که برای کودکان هم همچون بزرگان چیزهای وصف نشدنی وجود دارد... »

افکار و عقاید : انا تول فرانس فیلسوفی شکاک بود و بهیچیک از عقاید فلسفی پابست نمی شد در مقدمه کتاب « عقاید موسیو ژرم کوانیار » می گوید فلسفه گل ملاطی است که سایر علوم را بهم ربط می دهد و در جانی از کتاب « پیر نوزیه » چنین اظهار نظر می کند. « باید در انتظار فلسفه ای بود که بعدی عمومی و کلی و وسیع و عمیق باشد که تمام این تناقض گوئیها را بتواند با یکدیگر آشتی دهد و در یکجا گرد آورد » در عقاید او پنج مذهب مختلف مشهود است : اول شك . دوم اصالت لذت یا مذهب ایسکوری . سوم جبر و بدبینی . چهارم لادری . پنجم مبارزه جوئی . بقیده او اختیارات تمام بدست نیروی مرموزی است که خود بخود و با اختیار خویش بدون آنکه اراده بشر کمترین دخالتی در آن بتواند داشته باشد همه کار می کند و ما بازیچه دست آن میباشیم از همین رو نسبت بوجود بدبین است. مطالعات و تحقیقات انا تول فرانس فکر او را بعدی بالا برد که افکار و دلخوشیهای مردم معمولی را جز بازیچه هیچ نمی یافت. مردم را دستخوش تعصب و نادانی میدید. بعلاوه خویشان هم بهر چه اعتماد می کرد باردیگر خلاف آنچه را که انتظار داشت مشاهده می نمود. در حقیقت نظر انسان را در کارها بعلت کوتاهی فکر صائب نمی دید. از اینرو تمام معلومات بشرو همه ظواهر را با نظر شك و تردید می نگریست و حتی بعلم ثابت هم مانند ریاضیات شك می کرد چنانکه خود می گوید علم هندسه از ابتکارات هوش بشر است ولی افسوس که پایه اعداد بر زمان استوار گردیده است و خطوط از فضاناشی می شود در صورتیکه ایندو خود از تخیلات انسان است

در خارج از خیال انسان نه هندسه ای هست نه ریاضی . این خود علمی است که با همه اصالت و استقلال که از خود نشان می دهد ما را از خودمان بیرون نمی برد .

یک مثال دیگر از کتاب دوست من « تخیل و دروغ بردازی همانستکه هر نوع زیبایی و سنجیه اخلاقی را پرورش میدهد. بزرگ نمی توان شد مگر با « او » ای مادران ترس نداشته باشید که فرزندان شما را از راه بدر برد. برخلاف آنها را از خطایای عوام و اشتباهات کوچک و سهل باز می دارد . ». باید دانست که شك مرحله ایستکه شخص را بانديشه کردن وامی دارد و تمام معلومات ما هم تا امروز در اثر همین امر ایجاد شده است زیرا اگر در اوضاع حاضر شك و بی اعتباری نفوذ نکنند و آنها را خوب و کامل پندارند دیگر در صدد آن نخواهند شد که وضع بهتری را ایجاد کنند . تمام اختراعاتیکه شده است در اثر آن بوده که مخترع یا کاشف بوسائل معموله زمان خود اعتبار نکرده و باشکی که داشته در جستجوی وسیله ای جدید بر آمده است . برای ایجاد فکر نیز باید وسیله ای برانگیخت تا شك پیدا شود. بنا بر این اگر آناتول فرانس پیوسته شك می کرد راهی برای تفکر باز می نمود و آن دنیای فکر فوق بشر را می طلبد که هماندم بآن میرسید و افکار ما را جز یاوه سرانی هیچ نمی یافت ولی فرق آنجا است که حتی بفکر خویش هم شك می کرد و می گفت « مرا چنان مسلم گردیده است که هیچ چیز مسلم نیست » بشر را دیوانه میدید و خود را هم دیوانه مییافت . شك نیست که چنین شخصی به تعصبات کودکانه مردم و بازیچه های آنها بدیده ریشخند می نگریست و آنها را بازیچه دست هوی و هوس میدانست. از همین جا است که ریشخند وطنز آناتول فرانس پیدا میشود و تمام دروغ پردازان بهایاطواهری که مورد علاقه بشر بوده و هست میخندند ولی خنده او بسیار فیلسوفانه است . در جایی در کتاب عصیان فرشتگان میگوید « چقدر باید بر حال مردمانیکه عشق شدید و کودکانه ای برای طبل و تفنگ ابراز میدارند تاسف خورد. بدبخت مردمی که نیمه فهمند جنگ با آنکه اقوام وحشی را پردل و جسور میسازد و بلاد جهان را تأسیس میکنند حتی برای پیروز هم جز زبان و نگون بختی نمی ندارد. امروز که ملل بواسطه اشتراك در فنون و علوم و دادوستد یکدیگر مرتبط اند جنگ جنایت موحشی بیش نیست . شگفتا این اروپائیان چگونه در پی خفه کردن یکدیگرند در صورتیکه یکنوع مدنیت یگانه جمیع آنها را رهبری میکنند و یک قسم تمدن خواهی نخواهی همه آنها را یکدیگر مرتبط و متحد میسازد . » باز در همین کتاب میگوید « جنگ یکنوع تجارت است و ما بازیچه دست سرمایه داران هستیم . » در جایی دیگر تقوی را که بشر پرستش میکنند مورد ریشخند وطنز قرار میدهد و میگوید « در بین همه عیو بیکه سبب هلاک سیاستمداران میشود تقوی شوم ترین آنها است زیرا زهد و تقوی بجنایت منتهی میشود و کسیکه بخواهد سعادت بشر خدمت کند و فائده ای از اعمالش حاصل شود فکر او باید مافوق هر اخلاق و فضیلتی باشد . » شاید مقصود آناتول فرانس از مرحله فوق اخلاق همان مقامیست که عرفای ما عشق نامیده اند و مورس مترلینک هم آنرا خرد نام میدهد. حافظ فرماید:

حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد .

آنجا بشر فوق آنچه که هست خود را میبیند. در آن حال است که بنوع ایجاد میشود و یک مرتبه بشر را هزاران سال پیش میافکند. پیغمبران و فلاسفه و رهبران بزرگ يك چنین حالتی در خود احساس نمیکرده اند. بعلاوه این اخلاق را که از تجربات بسیار بدوی ناشی میشود اعتباری نیست. چنانکه خود او در کتاب عصیان فرشتگان میگوید چنانچه در حقیقت این اخلاقی را که دعوی کنندگان وحی آسمانی و فرود آمده از عالم بالا میدانند نظر کنیم مشاهده خواهیم کرد که از عادات و تجربات بسیار بدوی ناشی گردیده است. بلی تنها چیزی که مدبر اخلاق مردم است تجربه و عادت است. و نیز « بعقیده علمای اخلاق تقوی کوشش و منازعه ایستکه بر ضد تمایلات طبیعی و خواهشهای نفسانی و غرایز حیوانی میشود. عبارت ساده تر تقوی یعنی مقاومت بر ضد شهواتیکه در خود داریم و تنازعی علیه انسان طبیعی و بعقیده خود این دانشمندان تقوی امریست مخالف با طبیعت پس چگونه اعمال دیگری را که با تقوی جهت اشتراک دارند و مخالف طبیعتند و لوهر چه باشد محکوم میسازند. »

بالاخره میگوید: « اکثر مردم با آنکه نمیدانند ایام معدود همین حیات را چگونه باید بکار برد و در فائده همین زندگی چند روزه سردر گمند باز در طاب و آرزوی زندگانی دیگری هستند که تمامی نداشته باشد. »

آناتول فرانس تمام چیزهائیکه بشر را مشغول میدارد بدیده شك مینگریست و تقوی را امری بیچگانه میشمرد. ما را بخوشی دعوت میکرد و این دوروزه ناپایدار را سزاوار آن نمیدید که انسان بخود زجر دهد و مغموم و گرفته و پریشان حال باشد. در حقیقت اپیکور فیلسوف یونانی را میستود که مردم را بلذت بردن از زندگی و خوشیهای آن ترغیب میکرد. در این طریق آناتول فرانس و خیام و حافظ سالک بوده اند و هر يك بنوبه خود میگویند: در طلب لذت باشیم. از غم دوری کنیم که سعادت در لذات است. حافظ فرماید -

حدیث از مطرب و می گوور از دهر کمتر جو
 معشوق چون نقاب زرخ در نمی کشد
 می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
 خیام هم همان مقاصد را باین شکل میگوید:
 هر چند که رنگ و روی زیباست مرا
 معلوم نشد که در طربخانه خاک
 و سعدی گوید:

سعدیای دی رفت و فردامچنان موجود نیست
 حافظ خود را رند معرفی کرده است و مقصود از رندی همه چیز خواستن و بهیچ چیز دل بستن و در همه چیز شك کردن و از دنیای گذران لذت بردن و فرصت شمردن وقت است و آناتول فرانس نیز بهمین عقیده معتقد میباشد.